

روزی که "ای ایران" میهنی ترین سرود ملی جهان شد

میترا دهموبد



و در دشتیش بود. همه‌ی روزهای تعطیل را کت و کلاه می‌کردیم و می‌زدیم به کوه. از بالای کوه آدم عاشق تر است. حتی همه‌ی آنها بی که جای ایران را از فرای کوه‌های کوتاه و بلندش دیده‌اند، می‌دانند که عاشقی که از بلندی‌ها به عشقش نگاه می‌کند، چه حسی دارد.

هما گل گلاب رو به رویم نشسته بود و داشت از پدرش می‌گفت و من شیفته‌ی خانه‌ای بودم که پر بود از گل و گلستان. همه جای این خانه سبز بود و هما گل گلاب، همچون سبیل بود که از میانه به دو نیم کرده باشند، او خیلی شبیه پدرش بود.

حسین گل گلاب، استاد گیاه‌شناسی دارالفنون، دیپرستان نظام و دانشکده‌ی پژوهشی بود. تا سال ۱۳۰۷ خورشیدی دوازده جلد کتاب در رشته‌ی علوم طبیعی نوشته بنا بر این به نظرم پر بیرون نیست که خانه‌ی دخترش هم همچون خانه‌ی قلیمی خودش پر از گل و گلستان باشد.

هما گفت: خانه‌مان یک خانه‌ی قدیمی‌مان، به تمام معنا، ایرانی بود با یک حیاط بزرگ که پر از گل بود و درخت، آن هم از گونه‌های نایابش، از گونه‌هایی که بیشترشان تنها ویژه‌ی ایران است و این آب و خاک.

گل گلاب، سراینده‌ی این سرود است و «روح‌الله خالقی» آهنگ‌سازش. زمانی که این اشعار، سروده شد و آهنگ گذاری شد، ایرانی دلش از دست بیگانگان بر بود. به زبان آن روزها، ایران پر از اجنبی بود، جنگ جهانی دوم بود و سربازان ایرانی را شکسته بودند، که حرمت زنان و مردان ایرانی را شکسته بودند، که حرمت خاک ایران را نیز، زیر با گذاشته بودند.

هما گل گلاب، دختر حسین گل گلاب است، تنها کسی که از خانواده‌ی گل گلاب در دسترس بود تا از درباره‌ی حسین گل گلاب پرسیم و او گفت: «پدر عاشق ایران بود. همه‌ی اینها به ژنتیک افراد بازمی‌گردد، او با همه‌ی وجودش با تک‌تک سلول‌های بدنش، ایران را دوستداشت و غم و اندوه این خاک و مردمانش، غصه و اندوه او هم بود.»

هما گل گلاب، پژوهش داروساز است، دوره‌ی درس و کتابش را در ژنو در آمریکا گذرانده، اما ایران آن جایی است که او از کودکی دوست داشته به آن خدمت کند و بتنه این کار را هم کرده است. او یکی از ۱۵ تن از نخستین همومندان هیات علمی دانشگاه تهران است.

هما گفت: پدر عاشق ایران، گل و گیاه‌انش و کوه

۲۹ بهمن ماه ۱۳۳۲ خورشیدی، در چهارمین روز از نشست فراملی (بین‌المللی) کارشناسان سرودهای ملی در وین (پایتخت اتریش)، پس از گفت‌و‌گوهای بسیار، کارشناسان و متخصصان، در بیانیه‌ی پایانی خود، سرود «ای ایران» را از نظر درونمایه و آهنگ، میهنی‌ترین و مهمی‌ترین سرود ملی، اعلام کردند.

هنوز هم اگر این سرود از تلویزیون و رادیو پخش شود یا در همایش و سمینار باشد و یا حتی اگر بر تکه‌ای کاغذ باشد که در دست گرفته‌ام، تفاوتی ندارد، می‌ایستم، ناخودآگاه دست بر سینه می‌گذارم و با همان احساسی آن را زمزمه می‌کنم، که نخستین بار پس از شنیدنش، تکرارش کردم.

می‌دانم که شما هم همین احساس را دارید، همان‌گونه که کارشناسانی که سال ۳۳ از سراسر جهان در وین گرد هم آمده بودند و سرودهای بسیاری را از جای‌جای این جهان پهنانه، گوش داده بودند، چنین حساسی داشتند، نمی‌دانم شاید آنها هم دست بر سینه گذاشته و ایستاده بودند، شاید هم تلاش کرده بودند که آن را به زبان فارسی زمزمه کنند.

به هر روی این داستان هنوز هم ادامه دارد، حسین

۱۳۱۴ هجری قمری در تهران اتفاق افتاد ولی در سجل احوالم که چندسالی بعد گرفته شده، ۱۲۷۶ هجری شمسی نوشته شده که مقارن ۱۳۱۲ قمری می‌شود یعنی دو سال اضافه نوشته‌اند. این دستنوشته‌ها ادامه داشت و حسین گل‌گلاپ در این چند صفحه کم و بیش کارهایش را نوشته بود.

حسین گل‌گلاپ با موسیقی آشنا بود و آشنایی بیشترش با بنیاد مدرسه‌ی موسیقی وزیری که کلنل علینقی وزیری، بنیان‌گذارش بود، آغاز شد. استاد روح‌الله خالقی که ساخت آهنگ بسیاری از سروده‌های گل‌گلاپ را نجات می‌داد، در خاطراتش می‌نویسد: «صور نمی‌شد یک مرد عالم فیزیکدان و شیمی و ریاضی‌دان و نبات‌شناس و سنتگ‌شناس، شعر هم بگوید! استعداد فوق العاده‌ای داشت.»

هما ما را به درون اتفاقی برد که پر بود از کتاب، اشاره‌ای کرد و گفت: «بسیاری از این کتاب‌ها مال پدر است. هنوز هم چیزهای زیادی از پدر می‌شود از لابه‌لای این کتاب‌ها بیرون آورده.»

هما گفت: «بابا، زمانی سربر فرهنگستان زبان بود و واژه‌های بسیاری را جایگزین واژه‌های وارداتی علوم طبیعی کرد. لابه‌لای کتاب‌های کتابخانه، پر است از برگه‌هایی که واژه‌های فارسی جایگزین واژه‌های بیگانه شده‌است، بابا عاشق ایران بود و می‌خواست ایرانی تا همیشه ایرانی بماند با فرهنگ، زبان و سنت‌های ویژه‌ی ایرانی.»

هما گل‌گلاپ، درون همان اتفاقی که پر از کتاب بود، یک رایانه داشت، روشن کرده پشتش نشست و یک سری چیزها را نشانمان داد. هما عکسی از آرامگاه حسین گل‌گلاپ را نشان داد و گفت: «پیدا کردن آرامگاه بابا چندان سخت نیست، روی آرامگاهش نوشته‌ایم: ای ایران ای مرز پر گهر.»

ساعت ۳ پسین رفته‌بودیم به خانه دختر حسین گل‌گلاپ. نزدیک به ۳ ساعت و نیم درباره خودش و پدرش به گفت و گو نشستیم، هنگامی که داشت بدرهمان می‌کرد، همان لبخندی را بر لب داشت که به هنگام ورود با آن، روپه رو شده بودیم.

سرمان را به زیر انداختیم و راهی شدیم ولی امروز که این مطلب را نوشتیم به یاد آن گفت و گو که همه‌اش پیرامون ایران و منش ایرانی و سرود ای ایران بود، با خودم گفتم امروز چه روز خجسته‌ای است، امروز روز ای ایران است، روزی که باید باشیم، دست بر سینه بگذاریم و بخوانیم:

آپارتمان هما خیلی بزرگ نبود اما گلدان‌های سبزی که از در و دیوار آویزان بود آنچنان بودند که آپارتمان بودن این خانه، به چشم نمی‌آمد. هما گفت بود که عشق به ایران زیستی است و من با وجود این همه سبزینه، فهمیدم که عشق به گیاهان هم ژنتیکی است.

این آپارتمان کوچک یک بالکن کوچک هم داشت پر از گلدان و گیاه و البته یک عالله سی دی که از نیخ آویزان بود و به هر جنبش بادی تکان می‌خورد و برق می‌زد. از همان آغاز می‌خواستم بدانم داستان این سی دی‌ها چیست اما تا پایان گفت و گو گل‌دان روی جگر گذاشتیم تا این که سرانجام فهمیدم که اینها آنجا آویزان شده‌اند تا پرنده‌ها کاری به سبزی‌های تزوی شاهی و گل‌دان‌های گل هما خانم نداشته باشند.

هما گفت: من ایران را دوست دارم و همچون همه‌ی ایرانی‌ها این هوا و جو را دوست دارم. اینها باعث زندگی من است.

هما گفت: پدرم گیاه «پرسیاوشان» را فرای همه‌ی گیاهانی که پرورش می‌داد دوست داشت.

همیشه در دفتر کارش، روی میزش، همان‌جا بی که پر بود از دفتر و کتاب و نوشته، یک گل‌دان پر سیاوشان داشت، سبز سبز.

هما خودش هم دو سه تا گل‌دان پر سیاوشان دارد. یکی را درون آشیز خانه گذاشت. از او خواستیم تا به گل‌دان آب بدهد تا او و این گل‌دان سبز، عکس بگیریم. هنگامی که داشت به گل‌دان آب می‌داد، آنچنان با احساس بود که یک لحظه خواستیم تا به جای پرسیاوشان توی آن گل‌دان باشم.

هما گفت: بابا در دارالفنون درس خوانده بود، دیپلم گرفته بود و در دارالفنون تدریس می‌کرد. لیسانس حقوق و علوم سیاسی هم داشت و همچنان در دارالفنون آموزگار بود.

بعدها دکترای علوم گرفت، معاون دانشکده‌ی پزشکی بود، هموند انجمن موسیقی ایران و در کنار همه‌ی اینها یک ایرانی بود که ایران را بی‌چون و چرا دوست داشت.

هما گل‌گلاپ گفت: همیشه سر خاک بابا که می‌رومی پیش از هر کاری سرود ای ایران را می‌خوانیم. بابا، با «ای ایران» تا همیشه زنده و ماند کار است.

هما سروده‌ی ای ایران به خط حسین گل‌گلاپ را نشانمان داد، دستنوشته‌ای که از نگاه من یک گوهر است. سروده‌ی آزادگان هم بود.

هما، برایمان از حسین گل‌گلاپ عکسی را اورد که خودش خیلی دوست داشت و آن را در کنار دستنوشته‌های پدرش گذاشت، دستنوشته‌هایی که حسین گل‌گلاپ در آن، با سال و روز تولدش آغاز کرده و چنین نوشته است: «تولدم در ۱۷ ربیع الاول

ای ایران، ای مرز پر کهر / ای خاک سرچشمی هنر /
دورا زتواندیشه ی بدان / پاینده مانی و جاودان /
ای دشمن ارتوسنگ خارمای من آهنم / جان من فدای خاک پاک میهند /
مهر تو چون شد پیشه ام / دورا زتونیست اندیشه ام /
در رام تو کی ارزشی دارد این جان ما / پاینده باد خاک ایران ما /
سنگ کوهت در و گوهر است / خاک دشتیت به تراز ز راست /
مهرت از دل کی برون کنم / برگوبی مهر تو چون کنم /
تا کردش زمین و در آسمان به پاست / نورا یزدی همیشه ره نمایی ماست /
مهر تو چون شد پیشه ام / دورا زتونیست اندیشه ام /
در رام تو کی ارزشی دارد این جان ما / پاینده باد خاک ایران ما /

